گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید فراجا سروان رسول سورانی از شهدای جنگ تحمیلی رمضان که در نجف‌آباد اصفهان به شهادت رسید

می گفت دوست دارم شهید شوم

صغری خیل‌فرهنگ

در روزهایی که آسمان شهرهایمان زیر سایه جنگ قرار داشت و هر لحظه خبری تازه از شرارت دشمن می‌رسید، مردانی بودند که به جای پناه گرفتن پا در میدان گذاشتند. یکی از این مردان، شهید سروان رسول سورانی از نیروهای فراجا بود. کسی که در سخت‌ترین شرایط جنگی هم دست از خدمت به مردم کشور و نظامش نکشید. او عاشق خدمت بود؛ عشقی که در رفتار و مسیر زندگی‌اش دیده می‌شد و تا آخرین لحظه او را در صحنه نگه داشت. شهید سورانی سرانجام در جریان حمله تروریستی صهیونی - امریکایی ستاد انتظامی نجف‌آباد در ۱۷ اسفند ۱۴۰۴ به شهادت رسید و نامش در کنار شهدای جنگ تحمیلی رمضان جاودانه شد. این روایت، مروری بر زندگی و سبک زندگی این شهید است.

برادر شهید

دو برادر دو رفیق

من رضا سورانی هستم؛ برادر کوچک‌تر رسول. اختلاف سنی ما خیلی کم بود، تقریباً سه سال. اگر بخواهم از دوران کودکی‌مان برایتان تعریف کنم، باید بگویم ما بیشتر از اینکه دو برادر باشیم، دو رفیق صمیمی بودیم. ما با هم بزرگ می‌شدیم، همیشه هم مثل دو دوست بودیم. حتی در دوران مدرسه کنار هم بودیم. دبستان را با هم گذراندیم و با هم می‌رفتیم و می‌آمدیم، اما دوران راهنمایی دیگر نتوانستیم همکلاسی باشیم، اما آن صمیمیت و رفاقت هیچ‌وقت قطع نشد. تمام شیطنت‌های ما با هم بود. خیلی چیزها را با هم تجربه کردیم. رسول از همان بچگی خیلی آدم دلسوز و مهربانی بود. اصلاً از آن آدم‌هایی نبود که بخواهد به خاطر بزرگ‌تر بودن جایگاهش با ما برخورد تندی داشته باشد. همیشه هوای ما را داشت و در تمام مراحل زندگی همینطور بود. مهربان، صمیمی و پناه ما و اهل خانه بود. هرچه بزرگ‌تر می‌شدیم، رابطه‌مان عمیق‌تر و بهتر می‌شد. رابطه ما فراتر از برادری بود. ما مثل دو رفیق بودیم که هیچ دیوار و فاصله‌ای بین‌مان نبود. او برای من، هم برادر بود و هم بهترین رفیق زندگی‌ام. کم‌کم که بزرگ‌تر شدیم، مسیر زندگی رسول هم مشخص شد. بعد از اتمام مدرسه او برای دانشگاه تلاش کرد و قبول شد، اما در همان دوران، مسیر دیگری هم پیش رویش قرار گرفت.

او در دانشکده افسری پذیرفته شد. ابتدا قصد داشت وارد نیروی هوایی سپاه (هوانیروز) شود، اما سرانجام مسیر خدمتش در نیروی انتظامی شکل گرفت. برای شروع خدمت رسمی، او به مرکز آموزشی در کرج (رجایی) رفت و حدود ۹ ماه دوره آموزشی را سپری کرد. پس از آن، در قالب یک مأموریت کوتاه مدتی در همدان بود و سپس به ستاد فرماندهی اصفهان منتقل شد. در همان دوران، زمانی که در اصفهان بود با نوه عمه‌ام ازدواج کرد؛ پس از ازدواج با پیگیری‌هایی که انجام داد به تهران آمد. او مدتی در تهران در بخش‌هایی مثل «دایره پیشگیری» مشغول به کار بود. حدود دو -سه سال در تهران خدمت کرد و پس از آن در نهایت به کلانتری شماره ۱۱ نجف‌آباد منتقل شد که دوران مهمی از خدمت او را رقم زد.

پیروز شده‌ایم

روز حادثه یکی از دوستانم با عجله تماس گرفت و گفت: «سریع خودت را به ستاد فرماندهی برسان، اوضاع خیلی خطرناک است!» من در مسیر بودم و مدام تماس می‌گرفت و می‌گفت: «از مسیرهای فرعی خودت را برسان.» وقتی به نزدیکی‌های ستاد رسیدم، وضعیت قرمز اعلام شده بود. همکاران رسول فریاد می‌زدند که جلو نرو، اما من از شدت نگرانی و بی‌اطلاعی به مسیر ادامه دادم. حدود پنج متر با ساختمان ستاد فاصله داشتم، صحنه‌ای دیدم که تمام وجودم را لرزاند. دیدم همکارانش در حال بیرون آوردن پیکری از میان آوار و حریق هستند که در یک کاور قرار داده بودند تا به سمت آمبولانس ببرند. با شوک و ناباوری پرسیدم: «رسول کجاست؟ چه شده؟» به من گفتند: «رسول شهید شده...» باورم نمی‌شد، نمی‌خواستم حقیقت را بپذیرم. دوباره به سمت آنها دویدم و با التماس پرسیدم: «راستش را بگویید، رسول چه شده؟» اما پاسخ همان بود: «رسول شهید شده و او را دارند به سردخانه می‌برند.» در آن لحظه، انگار دنیا دور سرم چرخید، در حالی که داشتم به سمت سردخانه می‌دویدم، صدایی آمد؛ صدای انفجار با تکان‌های شدید زمین. پاهایم سست شد و بر زمین افتادم. انگار چیزی به بدنم برخورد کرد و من فقط می‌دانستم که باید تکان بخورم. با تمام توانم، با بدنی بی‌رمق، دوباره بلند شدم و با تمام وجود دویدم تا قبل از اینکه او را از پیش من ببرند، بتوانم او را ببینم. بزرگ‌ترین حسرت زندگی من این است که ای کاش می‌توانستم تمام آن مهربانی و محبت‌های رسول را جبران کنم. ای کاش بیشتر قدرش را می‌دانستم، اما اکنون که به عقب نگاه می‌کنم، می‌بینم که او در مسیر درست ایستاده بود. امروز مشخص شده است که ما پیروز شده‌ایم؛ پیروزی فقط در میدان‌های جنگ و با سلاح نیست؛ پیروزی در همین مقاومت است که این ملت این ارتش و این نظام در برابر فشارها از خود نشان داده‌اند. ما در برابر ابرقدرتی ایستاده‌ایم که تمام جهان از او حمایت می‌کند، اما ما عقب ننشسته‌ایم. همین که توانستیم در برابر این فشارها مقاومت کنیم، یعنی پیروز شده‌ایم.



شهید فراجا سروان رسول سورانی از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

امروز مشخص شده است که ما پیروز شده‌ایم. پیروزی فقط در میدان‌های جنگ و با سلاح نیست؛ پیروزی در همین مقاومت است که این ملت، این ارتش و این نظام در برابر فشارها از خود نشان داده‌اند. ما در برابر ابرقدرتی ایستاده‌ایم که تمام جهان از او حمایت می‌کند، اما ما عقب ننشسته‌ایم. همین که توانستیم در برابر این فشارها مقاومت کنیم، یعنی پیروز شده‌ایم



تصویری از شهید جنگ تحمیلی رمضان رسول سورانی در بین‌الحرمین (کربلا)



خواهر شهید

سنگ صبور

من سه سال از رسول بزرگ‌ترم. ما در خانواده‌ای بزرگ شدیم که فاصله سنی بچه‌ها نسبت به هم زیاد نبود. برای همین دوران کودکی‌مان پر از بازی، شوخی و همان دعواهای شیرین بچگانه بود که بین خواهر و برادرها رواج دارد. همانطور که برادرم رضا هم به آن اشاره کرد رسول برای من هم فقط یک برادر نبود، او کسی بود که من در تمام دوران زندگی‌ام از کودکی تا بزرگسالی می‌توانستم به او تکیه کنم. او از همان سال‌های دور، بسیار دلسوز و مهربان بود. من دو برادر دیگر هم دارم که خدا حفظ‌شان کند، اما جایگاه رسول در قلب من متفاوت بود. من پرستار هستم و هر مشکلی که در زندگی یا محل کارم در بیمارستان برایم اتفاق می‌افتاد، راحت‌ترین راه این بود که با رسول صحبت کنم. او می‌دانست چطور گوش بدهد و چگونه درک کند. حضور او برای من آرامش‌بخش بود، یک «سنگ صبور» بود.

و شهید شد...

آن روز همه چیز تغییر کرد. وقتی خبر حملات را شنیدیم با نگرانی با او تماس گرفتم، نمی‌دانم چند بار؛ شاید ۱۰۰ بار، اما او پاسخ نداد. بی‌جواب ماندن تلفن معنا و مفهوم خوبی برای من نداشت. سراغش را از اطرافیانم گرفتم و گفتند آنها هم پیگیر رسول هستند. خودم را به بیمارستان رساندم. زخمی‌ها را به بیمارستان ما آورده بودند. تعدادشان خیلی زیاد بود و بیمارستان به هم ریخته بود. رفتم در اورژانس، در رادیولوژی، همه‌جا را گشتم، پیدایش نکردم. باور نمی‌کردم ممکن است برای رسول اتفاقی افتاده باشد. با خودم گفتم شاید قبل از حمله بیرون رفته باشد، شاید اصلاً جای دیگری باشد اما خبری نشد. نهایتاً هم خبر شهادت داداش رسول را به من دادند. بزرگ‌ترین حسرتم این است که کاش خدا فرصتی به من می‌داد تا می‌توانستم محبتی که رسول در حق من کرده را به گونه‌ای جبران کنم.

هنر مردان خدا

رسول خیلی شهادت‌دوست بود، همان دوران جوانی‌اش همیشه می‌گفت: «من دوست دارم شهید شوم.» در پروفایلش، در اینستاگرامش، همیشه می‌نوشت: «شهادت هنر مردان خداست»، «من شکسته پر و بال، پی شهادتم.» خیلی به من هم می‌گفت، حتی چند بار گفت: «دعا کن من شهید شوم.» و من همیشه می‌گفتم: «نه بابا چه حرفی است!» بعد می‌گفت: «نه، من خیلی دوست دارم شهید شوم» که خوب سعادت می‌خواهد، شهادت سعادت می‌خواهد و سعادت نصیبش شد. از طریق رسانه شما خطاب به همه مردم جهان می‌گویم که ما پیروز این میدانیم. ما به کسی حمله نکردیم و به وطن کسی تجاوز نکردیم، آنها به ما حمله کردند و ما خوب مقاومت کرده و خواهیم کرد و این برای ما که مرد میدان‌های سخت هستیم، یعنی فتح و پیروزی.

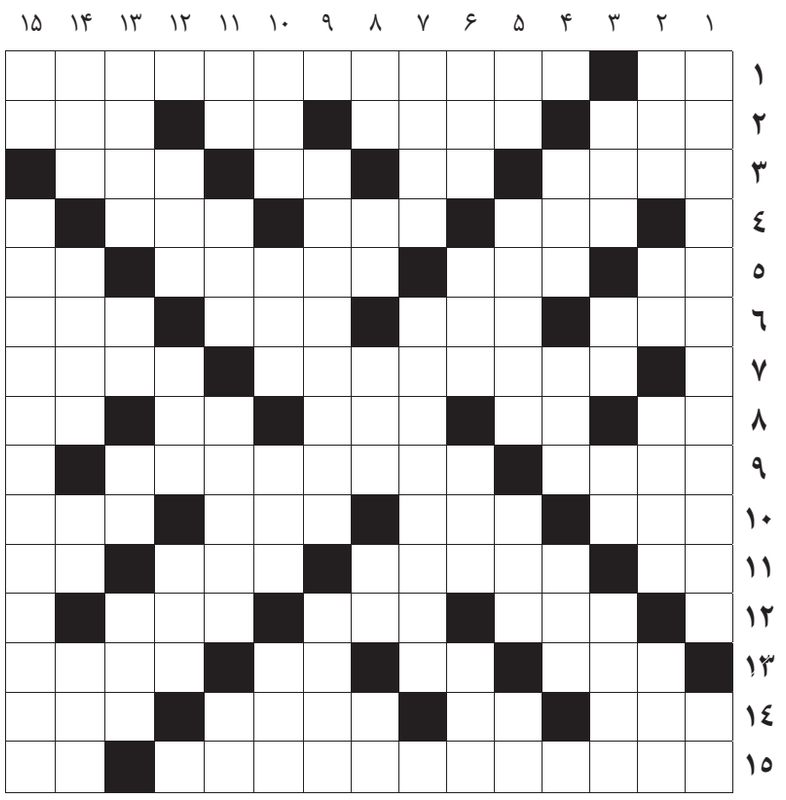
طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۷۴۱

از راست به چپ

■ ۱- خرس آسمانی- تشبیه امام جواد از دوستان ناباب ■ ۲- رود مرزی- پرتو- صدای اردک- لایه محافظ زمین ■ ۳- واحد رزمی- از عربی- واحد تنیس- مزاحم اینترنتی ■ ۴- باغ کاشان- نیروی بی‌سر- مقابل اثبات ■ ۵- اراده- حشره اجتماعی- آیین دوگانه‌پرستی- نوعی شیرینی ■ ۶- ماده بیهوشی- نادر و کمیاب- از حیوانات تیزپا- هر فصل از کتاب ■ ۷- از نوادگان چنگیز که جانشینان او سلسله ایلخانی را تشکیل دادند- شهر مرزی خراسان رضوی ■ ۸- تلخ- اضافه کردن انگلیسی- وسیله- آش- عید ویتنامی‌ها ■ ۹- پاکدامنی- واژه‌ای روسی به معنای فضای باز سیاسی ■ ۱۰- مرد بی‌زن- وسیله محاسبات نجومی- از ارکان نماز- معدن ■ ۱۱- بندگی- رمانی از ساموئل ریچاردسون- فرقه‌ای مذهبی در هند- کافی ■ ۱۲- باتری- تربیت خانوادگی- سقف دهان ■ ۱۳- تصفیه‌کننده آب- مخترع تلفن- نفس سوزناک- سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد ■ ۱۴- شیار داخل لوله تفنگ- آخرین یکان- کالای بی ارزش و نامرغوب- ساز جاری ■ ۱۵- از آثار جلال آل احمد که در خصوص مسائل مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران، البته به صورت داستانی تمثیلی نوشته شده است- هلاک؛ نابودی

از بالا به پایین

■ ۱- کتاب اطلاعات عمومی- خاشاک ■ ۲- نوعی کباب- یار کارتونی پت- دوست- سرمایه جاودانی ■ ۳- عنوان سازمان آزادیبخش فلسطین- راه شاعرانه- مخفف خودم- نمر ■ ۴- نصف- سخن بی عمل- سالخورده ■ ۵- صابون خیاطی- داماد- سفید موی شاهنامه- سایه ■ ۶- محبوب پروانه- گوسفند جنگی- واحد بازی والیبال- حیرت ■ ۷- کلمه تعلیل به معنای زیرا- از صفات خدای متعال ■ ۸- راه میان‌تهی- پوسیده- فضای خالی از هوا- اسم ترکی- ریشه ■ ۹- نخستین رئیس جمهور چین- جاده فرودگاه ■ ۱۰- از فرماندهان شهید دفاع مقدس- پول دو کره- شهری در فرانسه- بدگویی کردن ■ ۱۱- جوی خون- همچنین- فروشگاه کوچک و لوکس پوشاک- مقابل علیه ■ ۱۲- قرن سعدی- حشره خون‌آشام- یک حرف و سه حرف ■ ۱۳- رنگ قرمز قالیبافان- بغل- حمله نظامی- دشمن موش ■ ۱۴- گناه- حرکت سریع اسب- مایه حیات- چوب گردن گاو شخم‌زن ■ ۱۵- رود آرام- به رغم برخورداری از تجهیزات پیشرفته دفاعی و پول پترو دلار، مقابل مجاهدان یمنی با کمترین امکانات، زانو زده است



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

								۴
۵	۹		۴	۸				
				۲				۳
					۷	۳		
۸	۱	۷						
			۶		۵	۹		
۱								
		۴	۹				۸	
	۳	۹	۷				۱	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۴۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ق	ا	ی	م	م	ق	ا	م	ف	ر	ا	ه	ا	ن	ی
۲	ا	■	ی	و	غ	■	ی	ک	ه	ب	ز	ن	■	ا	و
۳	ر	ق	■	م	ا	ز	■	ه	ر	ا	ت	■	د	م	ن
۴	ا	ی	ز	■	ک	ی	ک	■	س	ب	■	ب	ا	چ	و
۵	س	م	ا	ک	■	ب	ه	ج	■	■	م	ا	ک	و	ل
۶	ی	■	د	ن	ا	■	ر	ی	■	ک	ا	ل	■	■	ی
۷	ا	س	■	ف	س	ق	■	ن	ه	ف	ت	ه	■	ی	ت
۸	■	ق	ن	■	ت	ا	م	س	ا	ی	ر	■	ش	ش	■
۹	ی	ر	■	ه	و	ا	ز	■	ر	ی	ر	غ	■	م	چ
۱۰	ک	■	ک	ی	ا	ن	■	د	ن	■	س	ر	چ	■	ه
۱۱	ل	ا	ه	و	ر	■	ت	گ	ر	گ	■	ب	ر	ی	ل
۱۲	ا	م	و	ن	■	خ	ر	■	ا	ر	ا	■	ک	و	س
۱۳	ق	د	ر	■	ه	ل	ی	م	■	ه	ز	چ	■	ک	ت
۱۴	ب	ا	■	ب	ر	و	ک	ل	ی	■	ن	ل	م	■	و
۱۵	ا	د	ا	و	ا	ص	و	ل	د	ر	ا	و	ر	د	ن